

تبني طفل:

فرزندخواندگی:

حب الأطفال أمر بنته فينا الجينات لصالحها لكي يهتم الأهل بالأطفال وتنتقل الجينات من جيل إلى جيل.

عشق به فرزند، احساسی است که زن‌ها به سود خود در ما نهادینه کرده‌اند، تا از این طریق، خانواده، به فرزندان خویش بها دهد و به این ترتیب زن‌ها از نسلی به نسل دیگر انتقال یابند.

فإذا قام أحدهم بتبني طفل لأجل سد الفراغ العاطفي عنده فقد أخطأ القانون هدفه وهو الابن الصلب الذي يحمل جينات الأبوين إلى الابن المتبني الذي لا يحمل جينات الأبوين.

اگر کسی برای پر کردن خلأ عاطفی خود، کودکی را به فرزندخواندگی قبول کند، قاعده به خطا رفته زیرا فرزندخوانده که فاقد زن‌های والدین است، جای فرزند صلبی را که حامل زن‌های والدین خویش است، را می‌گیرد.

والتبني الحقيقي المتعمد يحصل عندنا نحن البشر، والمسألة هي اثبات أصل الأخلاق عند البشر فلا يصح ان تجعل أخلاقهم مثلاً لإثبات ظهور الأخلاق عندهم؟!

فرزندخواندگی واقعی و خودخواسته، فقط برای ما انسان‌ها روی می‌دهد و مسئله، اثبات اصل اخلاق در بشر است، بنابراین آیا درست نیست که این اخلاق خاص بشر، مثالی برای اثبات ظهور اخلاق در او قرار داده شود؟

نعم، يمكن أن يقال: إنه قد يحصل خطأ بتبني طفل غريب، أو حتى يمكن أن يحصل تبني طفل غريب لدى فرد من النوع نتيجة طفر جيني، وهذا يكون بداية نشوء ميم ثقافي جديد فتنتشر هذه المسألة كثقافة في المجتمع.

آرى، می‌توان گفت در فرزندخواندگیِ کودکی غریب، خطایی رخ داده است. یا حتی می‌توان مدعی شد که فرزندخواندگیِ یک کودک غریب برای فردی از یک گونه، از جهش ژنتیکی نشأت می‌گیرد، و این خود سرآغاز پیدایش ميم فرهنگی جدیدی است و این موضوع به مثابه یک فرهنگ بین جامعه گسترش می‌یابد.

فہنا نحتاج مناقشة أمرين؛ هما:

پس ما در اینجا باید دو موضوع را بررسی کنیم:

هل سيكون هذا التبني ايثاراً حقيقياً؟

آيا این فرزندخواندگی، ايثارگری واقعی است؟

وما مدى إمكانية نجاح هكذا ميم - في الطبيعة - أي تبني طفل غريب؟

احتمال موفقیت این ميم (فرزندخواندگیِ کودکی غریب) در طبیعت چقدر است؟

إذا كان من يتبنون الطفل هم فقط الذين لا ينجبون، فهذا لا يمكن أن نسميه
إيثاراً حقيقياً فهذه عبارة عن ثقافة سد نقص الأبوة أو الأمومة وليست تبنياً
إيثارياً، وأعتقد أننا لا نحتاج مناقشته بأكثر من هذا.

اگر فقط کسانی که بچه‌ار نمی‌شوند کودکی را به فرزندخواندگی بپذیرند،
نمی‌توانیم آن را ایثار واقعی نام بگذاریم؛ زیرا این کار در حقیقت عبارت
است از فرهنگ بر طرف کردن خلأ مادری و پدری، نه فرزندخواندگی
ایثارگونه. به گمانم، نیازی نیست این موضوع را بیش از این تفصیل دهم.

أما إذا كان الأهل ينجبون كما هي الحالة الطبيعية، فلا يمكن أن تنتشر بينهم
هكذا ثقافة في الطبيعة؛ لأنها بالضد من انتشار جيناتهم فلو أن هكذا ثقافة
أرادت الانتشار بينهم فستحاربها الجينات بظهور جينات تمنعها وستكون
هكذا جينات ناجحة وتكتسح المجموعات الجينية التي لا تحتوي هكذا جينة،
ودوكنز وغيره من علماء الأحياء أرجعوا بداية نشوء الثقافة الأخلاقية الإنسانية
إلى فترات كانوا فيها مجموعات تعيش في الطبيعة ومعرضة للانتخاب
الطبيعي كغيرهم من الحيوانات.

اگر خانواده بتواند فرزندآوری کنند - که در حالت طبیعی نیز همین گونه
است - این قضیه نمی‌تواند به عنوان یک فرهنگ در طبیعت بین آنها شیوع
یابد زیرا بر خلاف انتشار ژن‌های خود آنها می‌باشد؛ و اگر چنین فرهنگی
بخواهد بین آنها منتشر شود، ژن‌ها با پیدایش ژن‌هایی که مانع از انجام این
کار می‌شوند، با آن به مبارزه برمی‌خیزند. به این ترتیب این ژن‌ها پیروز میدان
می‌شوند و مجموعه ژن‌هایی را که فاقد این نوع ژن هستند، را تار و مار
می‌کنند. داوکینز و دیگر زیست‌شناسان، آغاز پیدایش فرهنگ اخلاق انسانی
را به دوره‌هایی ارجاع دادند که طی آن، در قالب جوامعی در طبیعت زندگی
می‌کردند و مانند دیگر حیوانات در معرض انتخاب طبیعی قرار داشته‌اند.
